

قلمرو خداوند در حیات گاندی

کاره محبی

اگر در زندگی خویش به فردی برخوردید که اصول اخلاقی را به خاطر اصول اخلاقی رعایت می کرد، بدانید بخت با شما یار بوده که بزرگ ترین انسان روزگار خویش را ملاقات کرده اید.

گگور

مهاتما گاندی از تأثیرگذارترین چهره های عالم سیاست است که در قرن گذشته به ارائه مدلی مبتنی بر سیاست اخلاقی در برابر فرهنگ رایج سیاسی نشأت گرفته از مغرب زمین و به طور مشخص فلسفه سیاسی ماکیاوول و نیز تبلیغ استراتژی عدم خشونت انقلابی در برابر حرکت های انقلابی قهرآمیز (که عمدتاً منصوب به گروه های چپ گرای رادیکال است) پرداخت.

گاندی را از چند منظر می توان به نظاره نشست. از نظر تحولات اجتماعی آفریقای جنوبی و هندوستان و نقش آموزه های گاندی در شکل گیری و جهت دهی این تحولات، از نظر تفاوت و تقابل فلسفه سیاسی گاندی (اگر درستی این مدعا را بپذیریم) با دیگر فلسفه های سیاسی رایج و نیز نقد و بررسی مدل های مبارزاتی گاندی از نظر دستاوردها و نتایج انقلاب هندوستان و سایر تحولات آن.

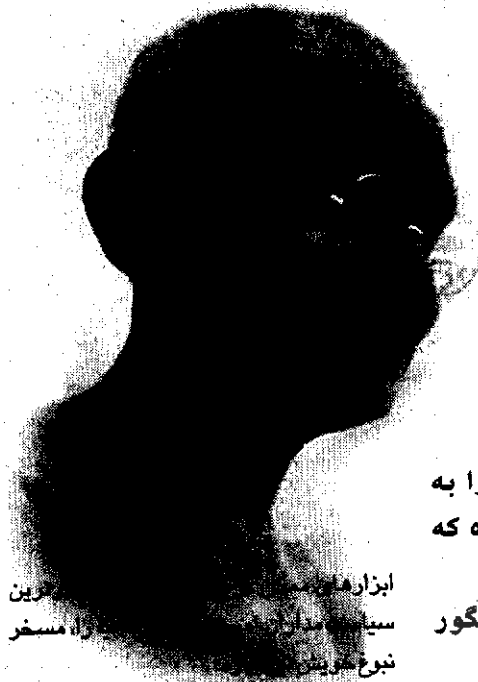
بدیهی است که ارائه این دیدگاهها یک زبان خواهد به پهنای فلک و مجالی در خور یک رساله و هم چنین بارها اندیشه ورزان و صاحب نظران (عمدتاً بیگانه) در این باره قلم فرسایی کرده اند که ترجمه آن در اختیار جامعه کتاب خوان کشور قرار دارد. پس در این میان قرعه بر این قرار گرفت که از منظر تحولات روانی و شخصی به زندگی گاندی نگرینسته شود. اگرچه با توجه به اینکه

زندگی گاندی از نیمه دوم دهه سی ام عمرش دیگر با تحولات اجتماعی گره خورده بود، لاجرم از داشتن گوشه چشمی به این تحولات نیز، مستثنی نبودیم.

هنگامی که از توین بی موضوع نظریه مشهور گردش تمدن ها درباره تأثیرگذارترین چهره های قرن بیستم پرسیده شد، بی درنگ پاسخ داد: اول گاندی! پیش بینی من این است که او با فلسفه و استراتژی عدم خشونت ش در قرن آینده نیز، چهره ای بی مانند باقی خواهد ماند.

اهمیت این پیرمرد نحیف که چون چوکیان افسانه ای هندوستان با مراقبت نفس و ریاضتهای طاقبت فرساتوانست به آنچه که امروز قدرت روح و قدرت اخلاق نام دارد، دست یابد، در کنار چهره هایی چون هینتلر و استالین که در روزگاری خونبارترین صحنه های تاریخ بشری را آفریدند، نمایان می شود.

در تحلیل زندگی و سرگذشت گاندی گاه با عارفی روبروی می شویم که با دست شستن از لذت جنسی از همخوابگی با زنی که سخت دوستش می داشت، تا پایان عمر دست می شوید و گاه به تولستوی بر می خوریم که چون پیامبری در حلقه مریدان شیعیای خویش، به موعظه فضائل اخلاقی و الهی می پردازد و گاه نیز چرچیل را می بینیم که هوشمندانه با بهره جویی از



ایزاک نیوین...
سیاسی...
نوع...

بیهوده نیست که برخی او را دلفک مقدس نامیده اند، نبوغ او در یافتن کوره راههایی است که روندگان آن اندکند (۱) و به چابکی و آزمودگی در این راهها گام زدن، با این وجود، بیهوده نیست که این امر برای فهم های مؤمنان فلسفه حقیقت، جز زور نیست (۲) و ضعیف، محکوم به زوال است، (۳) بسی دلفکانه می نماید.

گاندی برای نجات بشر از بدویت اخلاقی، هیچ کشف یا الهام تازه ای به ارمغان نیاورده بود، آنچنانکه خود نیز فروتنانه می گفت: من هیچ چیز تازه ای ندارم تا به جهان پیاموزم، حقیقت و عدم خشونت به اندازه کوهستانهای کهن، قدمت دارند. آنچه او را به یگانه ترین چهره قرن بدل ساخت، نبوغش در به کارگیری مفاهیم کهنی بود که تنها در کلیساها و معابد هندی، چون وردهای بی جان و مصرفی، لق لقه زبان نسل ها بود.

او کیست؟ چه تفاوتهایی با هم عصران خویش داشت که این گونه او را ممتاز می سازد؟ آیا او الهام یافته ای بود که قدرتی الهی همراهش می کرد؟ یا چنانکه خود می گفت انسانی معمولی است که تنها در راهی متفاوت قدم نهاد؟

نگارنده این سطور فراموش نمی کند که چه شکنجه ای هنگام مطالعه نخستین کتاب پیرامون شخصیت و زندگی گاندی، بر فکر و روانش تاختن گرفت. گاندی انسان ساده ای است با نیروهای

طبیعی؛ انسانی که مثل و مانندش را می توان بر سر هر کوی و برزن یافت اما تنها تفاوت گاندی با دیگر انسانهای معمولی در آن است که بهره گیری از حداقل امکانات یک انسان معمولی، اراده ای جهان بزرگی، در نگاه نخست بسیار ساده و کوچکند؛ نماز که بسیار دوستش داشت، روزه های سخت و طولانی، تمرکز نفس برای پرهیز از تشمت فکر در موقعیتهای پر آشوب، فقیرانه زیستن در میان برهنگان گرسنه...

اما آزار آدمی هنگامی آغاز می شود که سودای اندکی چون او شدن در سرش می افتد. آفتاب تا هنگامی که بر پهنه افق ایستاده و از دور دستها بر مانور می افشاند، کسی در اندیشه مهابت وجود او نیست، اما هنگامی که پرنده ای سودا زده به هوس دریافتن او به سویش بال می کشاید. در هر نفس شکنجه ای بی مانند بر وجود نحیفش وارد می شود.

وقتی که آفتاب دوم اکتبر ۱۸۶۹، بر شهر کوچک ساحلی پور بندر تابیدن گرفت، مهندس اس کرچند گاندی؛ کودکی که بنا بود جهانی را شیفته معرفت قدسی خویش سازد، پای به عرصه وجود نهاد. پدرش (بر خلاف نام "گاندی" که به معنای بقال است) وزیر اعظم حکومت کوچک پور بندر و خانواده اش از کاست بازرگانان وزیر کاست بانیاها بودند. مذهب این خانواده، اختلاطی شکفت بود از فرهنگ جینی، هندویی و اسلام. کرچند؛ پدر گاندی و همسرش پوتلیبای (۴) از مؤمنان کیش و شینو بودند، اما "پوتلیبای" از فرقه مذهبی کوچکی به نام "پرانامی" (۵) بود که در معابد خالی از بت ایشان، قرآن و کتب مقدس و شینویی به یک اندازه محترم بود. پیروان این فرقه صلح و سازش میان همه کیشهار از اصول بنیادین می انگاشتند و نیز زندگی ساده ای که گیاهخواری، پرهیز از الکل و دخانیات و روزه گرفتنی ادواری اجزای آن را تشکیل می داد را برگزیده بودند. گاندی کوچک نخستین بار در مصاحبت با چینیها بود که کلمه "اهیمسا" را شنید. "اهیمسا" به معنی "آزار" و "اهیمسا" به معنای آزار نرساندن به موجودات دیگر است، "مهاویرا" (۶) پیشوای بزرگ جینیها، اهیمسا را به معنی نفی خشونت نسبت به آدمیان، جانوران و حتی خاک و آتش و یاد و آنچه که موجود زنده می انگاشت، تبلیغ می کرد. در نوشته های مقدس چینی گفته

می شود کسی که آتشی برافروزد موجودات زنده را می کشد و کسی که آن را خاموش کند، آتش را می کشد. از این رو هر خردمند که قانون را رعایت می کند، باید آتش بر نیفرودد.

گاندی در کودکی به این تعلیمات مذهبی بی اعتماد بود چنانکه کتاب مقدس "بهدو گیتا" را که مادرش آن را از برداشت، سالها بعد در انگلستان و به ترجمه این کشور، مورد مطالعه قرار داد. او کودکی کم استعداد می نمود و در درسهایش، به سختی پیشرفتی حاصل می آمد. در سیزده سالگی با دختری همسن خویش به نام "کاستوریبای" (۷) ازدواج کرد و نخستین علایم عشقش به او، با تمایلات شدید جنسی توأم بود. به گونه ای که شبی به هنگام بیماری پدرش، بالین او را ترک کرد و برای هم آغوشی به بستر کاستوریبای رفت. پدر، در غیبت گاندی مرد و عذایی شگفت از این حادثه که به زعم آدمیان معمولی او هیچ نقشی و گناهی در شکل گیری آن نداشت تا آخر عمر با گاندی همراه بود. گاندی به طرز تأسف باری در آموختن بی استعداد بود و به زحمت خویش را تا مقطع دیپلم کشاند اما دوره ای را که در کالج "سامالدار" (۸) گذراند، شکستی مفتضحاته در کارنامه درسیش بود.

او در رفتارهایش به طرز عجیبی، ابله می نمود. آشنایی او با یکی از همکلاسانش و تسلطی که این فرد بر او یافت، نشانگر عمق ساده لوحی او است. این همکلاس او را پنهانی به ضیافتهایی می برد تا در آنجا گوشت بز و نان پخته شده در نانوائی تناول کند و به گاندی که به قدرت جسمانی برتر او حسرت می برد، اینگونه وانمود می کرد که قدرتش را مرهون تناول گوشت حیوانات است. بی شک این دوستی، اختلافاتی را میان گاندی و همسرش به وجود می آورد و گاه مشاجراتی میان آنان در می گرفت. همسرش به غریزه زنانه دریافته بود که ای بسا گاندی در این راه، وفاداری اش را به زیر پا نهاند.

تردید او بیهوده نبود، یک بار این همکلاسی گاندی را به فاخته خانه ای که خود اغلب بدانجا سر می زد برد و حتی هزینه گاندی را نیز پرداخت کرد و او را با تعلیمات لازم به داخل اتاق فرستاد. گاندی درباره این حادثه می گوید: "من در چنگال گناه افتاده بودم، اما خداوند با عنایت و رحمت بی منتهایش مرا از شر خودم محفوظ داشت. در این کمینگاه فساد و گناه من تقریباً کوز و لال باقی

ماندم، مدتی نزدیک زنی که آنجا بر روی تخت بود نشستم، اما زبانت بسته شده بود. طبعاً او هم حوصله اش از دست من سر آمد و با فحش و دشنام در خروجی را نشانم داد. در آن موقع چنین احساس می کردم که انکار مزدی و مردانگی من مورد توهین واقع شده است و می خواستم از شرمندگی به زمین فروروم" (۹)

گاندی چهار بار دیگر در زندگیش، در چنین موقعیتی و هر بار به خاطر آنچه که "بخت نیک خویش" می نامد، در تماس جنسی ناکام ماند.

گاندی علی رغم مخالفتهای شدید مادرش برای تحصیل در انگلستان در حالیکه به تازگی پدر شده بود با کشتی از بمبئی حرکت کرد. او در اواخر پاییز به هتل ویکتوریای بریتانیا، در حالیکه قاتل سفیدی پوشیده و با اشتیاقی مضحک سعی داشت مانند فردی انگلیسی رفتار کند و سخن بگوید، وارد شد. در خیابان "یونداستریت" یک دست لباس صبح به قیمت ده گینئی (۱۰) و یک کلاه و چوبدستی ای سر نقره ای خرید. در کلاسهای آداب و رقص نام نوشت و به آموختن زبان فرانسه و نواختن ویولون پرداخت. آوازه او تصنیفهایی هر روز می خواند و به شکلی خطرناک، ولی چاره ناپذیر، به زنان مایل شد (که معمولاً به ایشان نمی گفت از دواج کرده است). اما همین که پولش ته کشید عقل بر او چیره شد، ویولونش را فروخت و معلمانش را جواب گفت (۱۱)

این دوران کودکی و ابتدای جوانی فردی بود که بعدها آنگونه که آرزو داشت بر ضعف و حقارت جنسی خود فائق آمد. می گفت: اگر زنی زیبا به مجسمه مرمرینی نزدیک شود، مسلماً در مجسمه کوچکترین تأثیری نخواهد گذاشت. یک برهما چارپا، همانگونه که مجسمه در چنین موردی حتی چشم و گوش خود را هم تکان نخواهد داد، باید از هر گناهی دور و منزله باشد.

او در پرهیز از لذت جنسی تا بدانجا پیش رفت که هم خوابگی با کاستوریبای عزیزش را نیز ترک گفت. می گفت: "از تجارب شخصی خویش دریافته ام که تا وقتی به همسرم با دیده جنسی می نگریستم تفاهم واقعی با هم نداشتیم و عشق ما به سطحی عالی نمی رسید. میان ما همیشه علائق و محبتی وجود نداشت اما هر چه بیشتر از ارتباط جنسی خودداری کردیم یا به عبارت درست تر من خودداری کردم، به یکدیگر نزدیک تر شدیم. زخم هرگز نیازی نداشت که خود

را محدود سازد. اغلب میل داشت که از ارتباط خودداری کند اما با این وجود به ندرت در مقابل تمایل من مقاومت می کرد. در تمام مدتی که من نسبت به او تمایل جنسی داشتم، نمی توانستم به درستی خدمت گزارش باشم. اما از موقعی که با تمتعات جسمی خود وداع گفتم، ارتباط ما کاملاً صورت معنوی و روحانی به خود گرفت و شهوت فرورمرد و به جای آن عشق به سلطنت نشست. (۱۲)

پیدا نیست که گاندی چگونه از نظر روانی اندک اندک مهیای آنچه که نامش را عالمگیر ساخت، شد. بی شک این جوان بی اعتماد به نفس، خجول و بی دست و پا در انگلستان متمدن و به دور از خانواده و محیطهای آشنای زادگاهش، فرصتی گرانقدر یافت تا در رنج غربت و انزوی درون، به آوای پنهان درونش که او را به سوی جهتی مبهم و گنگ می کشید، گوش فرادهد.

توماس مرتن در توضیح شکل گیری اندیشه گاندی می گوید: یکی از پر معنی ترین واقعیات زندگی و نبوغ گاندی آن است که شرق را از راه غرب کشف کرد. (۱۳)

گاندی با مطالعه کتاب "دفاع از گیاهخواری" نوشته ه.س. سالت، دلایلی منطقی برای آنچه که از کودکی و در دامان خانواده آموخته بود، یافت و با شوق و وصف ناپذیری عضو انجمن های گیاهخواری شد، اما در این دوره هنوز خجول تر از آن بود که قدرت رهبری خود را بروز دهد چنانکه در جلسات انجمن هرگاه می خواست مطلبی را قرائت کند، از دیگران خواهش می کرد به جای او این زحمت را به دوش کشند.

او با آشنایی با تئوزوفیست ها و به تشویق آنان، کتاب بهگودگیتا را برای نخستین بار مورد مطالعه قرار داد. او همچنین مظلومه بلند روشنائی آسیا اثر سرداوین آرنولد را نیز خواند و به یاری آن برای نخستین بار با زندگی و تعلیمات بودا آشنا شد. تورات را کتابی کسالت آور یافت، اما انجیل تأثیری عمیق بر وی نهاد. در همین زمان کتاب کارلایل درباره پیامبر اسلام را خواند و زندگی پرهیزکارانه او را مورد ستایش قرار داد. تولستوی نیز با کتاب قلمرو خدو نبرد درون شماست تأثیر عمیقی بر گاندی نهاد. این مجموعه ای از آثار بود که گاندی را به سوی آن آوای پنهان درونش رهنمون ساخت؛ آنچه که برای آن نام "زندگی برای حقیقت و عدم خشونت" را برگزید. در واقع گاندی در مطالعه،

بضاعت اندکی داشت و در مصرف اطلاعات نیز برخلاف بشر مدرن بسیار امساک به خرج می داد، اما ویژگی او در این بود که آنچه را می آموخت، به کار می بست و در صورت مطالعه، در انتخاب کتاب، دقت و آفری نشان می داد و درخور نیاز خویش، کتاب در خوری نیز می یافت. بدین ترتیب او در انزوای بریتانیا، به تماشای آموزگاران بزرگ مشرق از محمد (ص) و عیسی (ع) گرفته تا بودا و تولستوی نشست و چهارچوب ذهنی خویش را برای اقدامات عملی تربیت و استوار ساخت. به قول اریک اریکسون او در حالی از انگلستان رفت که بسیار هندی تر شده بود. (۱۴)

گاندی پس از بازگشت به هندوستان به دلیل عدم کفایت لازم برای کسب معاش، در وضعیت ناگواری قرار گرفت. در دربار امیرنشینهای راجکوت و پوربندر برای او جایی نبود و در شهرهای کوچک این شبه جزیره تعداد وکلای دادگستری بیش از اندازه لزوم بود. از این رو گاندی تصمیم گرفت که در بمبئی به کار وکالت بپردازد. اما در آنجا نیز موقعیتش خیلی زود و با شکلی تحقیر آمیز پایان یافت. فارغ التحصیل اینرتمپل در نخستین جلسه دادرسی از ترس و وا همه دادگاه لال شد و ناچار ادعاینامه اش را پس گرفت. بنابراین به راجکوت بازگشت و کوشید تا امور خانه و زندگی را به صورتی محقر و از راه درآمد ناچیز چند روپیه ای که با نداشتن عرض حال برای طرح در محاکم محلی به دست می آورد، سر و سامان دهد.

در این هنگام یکی از تجارت خانه های مسلمانان در پوربندر از او دعوت کرد که برای دفاع در دعوی که در آفریقای جنوبی علیه یکی دیگر از بازرگانان کاتیاواری مطرح بود به آنها کمک کند. این مؤسسه چند وکیل اروپایی برای خود گرفته بود، اما خوشوقت می شد اگر وکیلی هندی نیز برای راهنمایی ایشان همراهشان باشد. گاندی با اشتیاق این پیشنهاد را پذیرفت و در آوریل ۱۸۹۵ راهی آفریقای جنوبی شد.

در این هنگام دست تقدیر آخرین حلقه از آموزه های گاندی را برای تولد شخصیت و نبوغ حقیقی اش در شکلی درد آور و تحقیر آمیز، بر او وارد کرد. او برای رفتن به پره توریایا، بلیت درجه یک راه آهن گرفت و سوار کوپه درجه یک شد. قطار نیمه شب در پیترماریتزبورگ توقف کرد و مسافری سفید پوست به کوپه وارد شد. مسافر

نگاهی به گاندی افکند، بیرون رفت و با مأمور راه آهن بازگشت. مأمور به گاندی دستور داد به واگن باری برود. گاندی نپذیرفت و از قطار بیرون انداخته شد. ناچار تمام شب را در اتاق انتظار ایستگاه به سر برد و در حالی که از سرما به خود می لرزید، اسباب و اثاثش در کنار خطر راه آهن ولو شده بود. روز بعد هنگام ادامه مسیر دوباره نگهبان قطار دیگری ابتدا از سوار شدن گاندی جلوگیری کرد و بعد مجبور شد ساخت تا روی فرش و زیرپای راننده بنشیند. وقتی گاندی به این کار اعتراض کرد نگهبان واگن او را بیرون کشید و کتکش زد. (۱۵)

او پس از این واقعه هندیهای مقیم پره توریایا به جلسه ای دعوت کرد و در این نشست اولین نشانه های قدرت رهبری خود را عیان ساخت و مبارزه ای طولانی را برای احقاق حقوق هندیانی که کمتر از ۱۳ درصد جمعیت آفریقای جنوبی را تشکیل می دادند.

در سال ۱۹۰۶ قوانینی پیشنهاد شد که مطابق آن ثبت نام و انگشت نگاری همه هندیان مقیم اجباری انگاشته شد. این قوانین به پلیس اجازه می داد تا بدون حکم دادگاه وارد خانه هندیان شوند تا از ثبت نام آنها مطمئن گردند. این قانون به جهت آنکه شامل زنان نیز می شد، از سوی هندیان مسلمان کشف حجاب تلقی گردید و خشم آنان را برانگیخت.

در بستر چنین نارضایتی هایی، گاندی در نقش رهبری اعتراضات وارد عمل شد و برای نخستین بار عدم خشونت و نافرمانی مدنی را به مرحله آزمون نهاد. او استدلال می کرد: عدم خشونت بزرگترین نیرویی است که در اختیار بشر است. این نیرو از قدرت عظیم ترین سلاح های ویران کننده نیز بیشتر است. درست همان گونه که باید برای به کار بردن زور و خشونت هنر کشتن دیگران را آموخت، برای فرا گرفتن عدم خشونت باید هنر مردن را یاد گرفت. شادمانی از راه تحمیل رنج بر دیگران حاصل نمی شود، بلکه از راه تحمل داوطلبانه رنجی که بر خود هموار می سازیم به دست می آید. سخت ترین دلها و خشن ترین جهالتها هم در برابر طلوع خورشید تحمل رنج بدون خشم و بدخواهی، ناپدید خواهند شد.

استراتژی گاندی مبتنی بر روشی بود که در آن هدفهایی مشخص و محدود از قبیل اعلام می شد و سپس به روشنی تمام آغاز می گردید. سعی بر

استفاده کند.

لغو این راهپیمایی چنان اقتدار اخلاقی ای به جنبش داد که حکومت ترانسوآل در مقابل آن به زانو در آمد و عاقبت تن به مذاکره سپرد. مبارزات هندیان مقیم آفریقای جنوبی نمونه ای بود از اینکه چگونه یک چنین مقاومت مدنی با تعیین هدفهای مشخص و روشن و روشهای انعطاف پذیر می تواند دستگامی را که از نظر تعداد و قدرت برتری نمایان دارد به در دسر افکند و از راه نشان دادن مصائبی که بر دیارانه تحمل می شود و گذشتهای مردانه در لحظه های

آن بود که حریف (که هرگز دشمن شمرده نمی شد) با سر مشق رنجی که آگاهانه پذیرفته و تحمل می شد، تغییر عقیده دهد. در بهترین شرایط هیچ گونه فشار اخلاقی بر حریف تحمیل نمی شد زیرا مبنای کار بر سازش و تفاهم شرافتمندانه بود و نتیجه مطلوب رسیدن به "توافقی" بود که در آن هیچ یک از طرفین خود را تحقیر شده و شکست یافته حس نمی کرد.

با تکامل این نظریه در عمل، گاندی آن را استراتژی انگاشت که اگر معتقدانش در خویشتن داری و تسلط بر نفس ممارست یابند و سربازانی شوند که در راه آرمان خود آماده جانبازی باشند، می تواند بی اندازه قابل انعطاف باشد و در هر شرایطی بر ضد دشمن به کار رود.

این دوره از مبارزات گاندی با تمسک به چند شیوه شکل می گیرد:

اول: تماس با اداره مستعمرات انگلستان برای بهره جویی از ابزارهای قانونی و مذاکره در جهت رسیدن به اهداف از پیش تعیین شده جنبش (دیپلماسی معطوف به توافق)

دوم: کشاندن هواداران به خیابانها و در برابر ثبت نام هندیان (تظاهرات و جلب افکار عمومی)

سوم: مأمور ساختن هندیان به خرید و فروش در کوچه و بازار بدون اجازه کسب و دستگیر شدن توسط پلیس (خلع سلاح حاکمیت ترانسوآل و ناکارآمد ساختن سلاح تهدید و از عاب)

چهارم: بهره جویی از حربه اعتصاب که با بسیج زنان برای تشویق معدنچیان برای دست کشیدن از کار که در آن بیش از دو هزار تن به زندانیها گسیل شدند، پلیس

در این اعتصاب برای اولین بار اعتصابیون را به گلوله بست.

پنجم: بهره جستن از قدرت اخلاقی ای که از همدردی جهانی نسبت به اعتصابیون مورد هجوم واقع شده به دست آمد و سرانجام در یک شگرد خارق العاده لغو راهپیمایی بر ضد حکومت ترانسوآل که تحت فشار جهانی قرار داشت.

این اقدام با این استدلال صورت گرفت که ساتیآگرا (نیروی حقیقت) اجازه نمی دهد که آدمی از گرفتاریهای پیش بینی نشده مخالفان

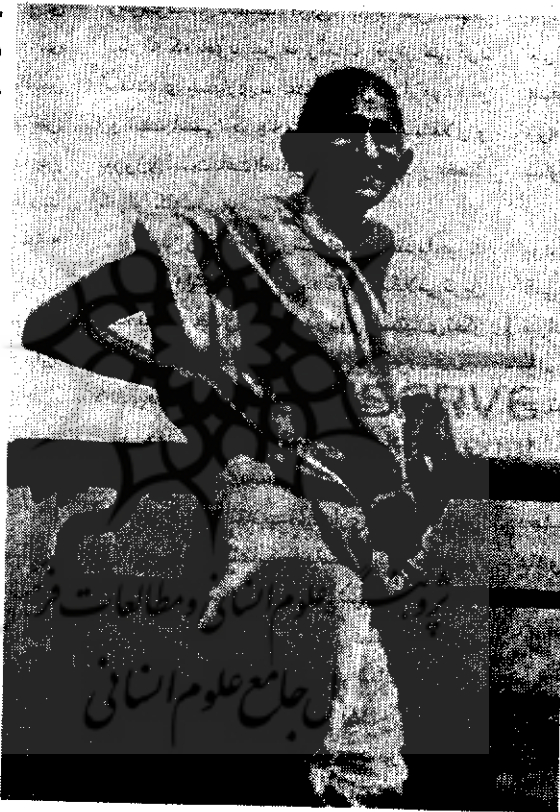
در سال ۱۹۱۴ حکومت آفریقای جنوبی در وضعی نبود که بتواند به آسانی افکار عمومی جهان را نادیده بگیرد یا به عدم تأیید حکومت انگلستان بی اعتنا ماند.

گاندی پس از این پیروزی به مثابه فاتحی وارد هندوستان شد. حضور او در معاملات سیاسی هند به سرعت دو جریان رقیب را منزوی ساخت. این دو جریان به رهبری گوخاله (۱۶) و تیلک (۱۷) در کنگره ملی هند حضور مؤثر داشتند. گاندی به تیلک از جهت هوشمندی و فداکاریش احترام می گذاشت، اما میان این دو از لحاظ شخصیت و نحوه برخورد با مسائل دینی، که هسته سیاست هر دو بود، تفاوت زیادی وجود داشت. هر دو به ضرورت عمل معتقد بودند و هر دو به گودگیتا را متن اصلی خود می دانستند. اما گاندی اشعار کتاب را با برداشتی کنایی و مجازی، روایتی در عدم خشونت می شمرد و تیلک بر این عقیده بود که به گودگیتا باید دستوری به شمار آورد که توسل به خشونت را در صورتی که هدف ایجاب کند، مجاز می شمارد. او به دلیل ماهیت رادیکالی اندیشه هایش اگرچه به شکل رسمی از تروریسم هواداری نمی کرد، اما برخی از پیروانش بدان روی می آوردند.

بر خلاف او گوخاله فردی میانه رو بود و اندیشه های لیبرالیش را از سنتهای آیین هندو گرفته و آنها را با لیبرالیسم تعدیل کرده بود. اندکی پس از ورود گاندی به هند، گوخاله در گذشت و گاندی با ارائه الگوی مبارزاتی نوین، گام در راه تضعیف رادیکالیسم به گونه ای که تیلک نماینده آن بود، نهاد. او در یک نطق آتشین گفت: اگر لازم بدانم که به خاطر رستگاری هند،

انگلیسیان باید کتاره گیرند یا از هند رانده شوند، بی هیچ تردید و تزلزل اعلام خواهم کرد که باید بروند؛ و امیدوارم که آماده باشم در راه دفاع از عقیده ام جان دهم. در نظر من یک چنین مرگی افتخار آمیز است، اما نارنجک اندازی که نقشه های پنهانی می کشد؛ بیم دارد که خود را نمایان سازد و در نتیجه وقتی دستگیری می شود، بهای تعصب و غیرت گمراه شده خود را می پردازد.

ارائه این استراتژی از سوی گاندی به سرعت هواداران بسیاری در میان جوانان یافت و با اثبات



حساس، سرانجام افکار عمومی را به سود خود تجهیز کند و به پیروزی برسد. اما باید در نظر داشت که بخت با گاندی یار بود و فرصتهایی را در اختیار او نهاد تا آنکه پیروزی وی در آن زمان مؤثر افتاد. آفریقای جنوبی تحت الحمایه نوپایی بود که هنوز با تزلزل برای به دست آوردن شخصیت ملی خود مبارزه می کرد. حکومت این کشور نیز هنوز تجربه کافی نداشت و از نظر داخلی گرفتار کشمکش میان انگلیسیها و بوئرها و میان کارگران اروپایی و کارفرمایانشان بود.

کارایی روش عدم خشونت در یک اعتصاب کارگری که گاندی آن را فرماندهی می کرد، دیگر تیر خلاص بر شقیقه رادیکالیسم خشونت گرای هندی شلیک شد. از آن پس عدم خشونت به عنوان تنها راهکار و مؤثرترین ابزار رسیدن به استقلال هندوستان، جایگاه خویش را در میان مردم هند، تثبیت ساخت.

گاندی که روزگاری به خاطر خجالت ذاتیش کارش را در نخستین جلسه دادرسیش در بمبئی از دست داده بود، اکنون خود را در میان میلیونها هوادار مشتاقی می دید که عاشقانه مهاتمایش (روح بزرگ) می انگاشتند. او از آن شب که به دست تقدیر از قطار به بیرون پرت شد، به فرمان آوای پنهان درونش پای در راهی نهاد که به قول ملای روم باختن هر آنچه داشت در قماری رعب انگیز باخداوند بود: قماری که در بی انتهای باختنهایش به "موکشا" و رستگاری روح می انجامید. این واقعیتی است که بشر قرن بیستم بایدگان حیرت زده می دید که چگونه این مرد نحیف با آن قیافه مضحک، سیاست را که خونخوارانی چون موسیلینی و آدولف هیتلر را در دامان خویش می پرورده به پاک ترین و مناسب ترین وسیله برای رسیدن به قلمرو خداوند در درون خویش بدل ساخته است. آلبرت انیشتین می گفت: روزگاری خواهد رسید که آیندگان باور نخواهند کرد مرئی چون گاندی در میان ما ایسته است.

گاندی در مبارزات استقلال طلبی هندوستان، اوج پختگی و کمال شخصیتش را تجربه می کرد. تاریخ نمی داند این دلقک مقدس تا کجای قله انسانیت به پرواز درآمد اما همگان می دیدند که تجربه ای شگفت جهانی که نازیسم وحشی را در دامان خود پرورش می داد، در حال شکل گیری است. هنگامی که او تصمیم به تحریم نمک خارجی گرفت و به همراه هوادارانش در یک راهپیمایی نمادین ۴۰۰ کیلومتر را به زیر پا نهاد، دیگر برای مردم سراسر جهان در هاله ای از افسانه قرار گرفته بود. در طول راه دهقانان جاده ها را با شاخه های سبزی پوشانده تا گاندی بر روی آن حرکت کند و هر شب صد ها نفر روستاییان در زیر درختهای انجیر جنگلی گرد می آمدند تا سخنان او را بشنوند. گاندی در مسیرش در حالیکه چوبدستی از نی بامبو داشت به هر دهکده ای که می رسید فریاد می زد: ما به نام خداوند راهپیمایی می کنیم.

گاندی که روزگاری همگان او را به هیچ می گرفتند، حقیری بود که در برابر شخصیت همکلاسی لاف زن و خود ستایش، خویش را می باخت، اکنون آنگونه اوج گرفته بود که بشریت اندکی را چون او در این مقام به یاد داشت. گاندی کوچک حقیر، سرانجام پس از تحمل مرارت های بسیار، به قلمرو خداوند در درون خویش واصل شده بود و این حادثه که جهان کمتر توجهی به آن نشان می داد، بزرگ تر و شگفت تر از به زانو در آوردن امپراطوری بریتانیا بود که از سخت بعید می نمود. او در تجربه انقلاب هندوستان استراتژی عدم خشونت را به انحاء گوناگون آزمود و تکامل بخشید و برای جهان به میراث نهاد. آنگونه که خود نیز فروتنانه اقرار می کرد انتقادهای بسیاری بر عدم خشونت آزموده او رواست (حتی اگر چه با آن هند به استقلال و پیروزی دست یافت) اما این امر نمی تواند از عظمت کار او بکاهد.

رومن رولان در بررسی انقلاب هند با حیرت به این نکته اشاره می کند که گاندی اخلاقی ترین سیاستمدار جهان است که در دوره استیلای تفکر ماکیاوولی بر عالم سیاست ظهور کرده است. گاندی در زمانی که جامعه هند مهیای انقلاب بود و در چند گوشه این کشور، حوادث جزئی خشونت آمیزی به دست هواداران گاندی رخ داده، از هند دور فرمان انقلاب خودداری ویزید، رومن رولان می گوید: تنها یک سیاستمدار می فهمد در حالیکه ممکن است با توقف ماسین انقلاب دیگر هیچگاه فرصت حرکت دوباره آن دست ندهد، این کار که به خاطر اصول اخلاقی ساده ای از آن خودداری شد، چه معنایی دارد. (۱۸)

گاندی هنگامی که با محکومیت در دادگاهی انگلیسی به زندان افتاد، بر اثر بیماری آهاندیست، نیاز فوری به عمل جراحی پیدا کرد. حکمرانان انگلیسی یکی از یاران گاندی را به عنوان شاهد دعوت کردند تا شاهد باشد که هیچ توطئه ای در صورت مرگ احتمالی او در کار نبوده است. هنگامی که آن فرد به بالین گاندی رسید از او خواست که برای ملت هندوستان پیامی بفرستد، رولان در این باره می گوید: رهبری که نزدیک به ده سال در زندان بوده و با توجه به ضعف حافظه تاریخی ملتها بیم آن می رود که به فراموشی سپرده شود، در چنین موقعیتی منطقی باید نهایت بهره را برای ارتباط با هواداران خویش بجوید، اما

پاسخ گاندی این بود که من طبق قوانین انگلستان زندانی محسوب می شوم و حق ندارم با پیر و نام سخن بگویم و بدینگونه این فرصت ارزشمند نیز به خاطر اصلی اخلاقی از دست می رود. (۱۹)

گاندی باتن دادن به هزینه های این چنین چنان قدرتی به دست آورد که افکار عمومی جهان را مسخر خویش ساخت و حتی مردم بریتانیا نیز که بسیاری به خاطر اقدامات او (نظیر سوزاندن پارچه های انگلیسی و تحریم نمک) بیکار شده بودند، به شدت از او حمایت می کردند. او به پیروان خویش آموخت که اصول اخلاقی در عرصه سیاست نه تنها فرصت سوز نیستند، بلکه فرصتهای بسیاری را در اختیار مؤمنان به خویش قرار می دهند تا با حداقل هزینه به حداکثر هدفهای ممکن دست یابند و در اینجا است که رومن رولان شیداوار فریاد می زند: ای گاندی ای! تاگور! (۲۰) بدر خدایان مغرب زمین بکارید!

نقل است که او شبی به توه برادر خویش گفته بود: اگر من از بیماری بمیرم باید به جهان اعلام کنی مهاتما ای دروغین بوده ام و اگر کسی به من تیراندازی کند و گلوله ای در حالی که نام مقدس رام (۲۱) بر لبانم است بر سینه ام بنشیند، آنگاه می توان گفت که مهاتمایی راستین بوده ام.

گاندی روز بعد، سی ام ژانویه ۱۹۴۸، ساعتی پیش از غروب آفتاب در حالیکه به سوی مجلس دعا و نیایش شبانگاهیش می رفت با گلوله هندویی متعصب در خون غلتید و در حالیکه نام مقدس رام را بر لب داشت، جان سپرد.

پی نوشت ها:

- ۱- از راهی بروید که روتدگان آن اندکند- مسیح ۲ و ۳- فریدریش نیچه ۲۰، Putibai، ۵، Pranamis، ۶، Mahanira، ۷- Semaldar، ۸، Kasturbai، ۹- همه مردم برادرند- ترجمه محمود تقضلی، ۱۰- واحد پول انگلیس که اکنون متروک شده و بیش از یک پوند ارزش داشت، ۱۱- گاندی- نوشته جورج وودکاک، ۱۲- همه مردم برادرند- ترجمه محمود تقضلی، ۱۳- Thoms merton, Gandi and the one- Eyed Giant، ۱۴- Erik Erikson, Gandhi's Truth، ۱۵- گاندی- نوشته جرج وودکاک، ۱۶- Gopal Krishna Gakale، ۱۷، ۱۸- Tilak، ۱۹- نوشته رومن دولان، ۲۰- همان منبع، ۲۱- Tagor شاعر و عارف نامدار هندی و نخستین آسیایی برنده جایزه ادبی نوبل که لقب مهاتما را به گاندی اعطا کرد، ۲۱- Ram از رایج ترین نام های خداوند در هندوستان است.